**مظلومیت تاریخی شیعه در جغرافیای عربی**

پدید آورنده : مجید مرادی ، صفحه 18

|  |
| --- |
| محمد حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر در سال 2004 طی مصاحبه ای با شبکه العربیة، شیعیان را متهم کرد که پیش و بیش از آنکه به کشور خود وابسته و دلبسته باشند، به ایران وابستگی دارند.  پیش از این سخنان که بازتاب های وسیعی را از پی داشت، پادشاه جوان و کم تجربه اردن نیز، نسبت به شکل گیری هلال شیعی، متشکل از ایران، بحرین و عراق سخن گفت .  اظهارات فوق این پرسش را فرا روی هر خواننده می گذارد که چه اتفاقی افتاده که به شیعیان به چشم یک تهدید و خطر نگریسته می شود؟  اگر حوادث سال های اخیر را با مبدئیت یازدهم سپتامبر مرور کنیم، خواهیم دید که دو اتفاق تا اندازه ای مشابه در منطقه ما به وقوع پیوسته است؛ یکی اشغال افغانستان و سرنگونی طالبان سلفی که مستظهر به قدرت مالی و معنوی حزب بنیاد گرای القاعده بود و دیگری سرنگونی رژیم بعث عراق و اشغال این کشور، با این تفاوت که در افغانستان که به لحاظ فرهنگی، قومیتی و زبانی با ایران قرابت بیشتری دارد، شیعیان در اقلیت هستند؛ ولی در عراق که به لحاظ نژادی و زبانی سنخیتی با ایران ندارد، شیعیان در اکثریت اند. در افغانستان تحت اشغال، نهادهای سیاسی و دولتی در فضایی کم و بیش مسالمت آمیز تشکیل شد و شیعیان نیز به تناسب حجم جمعیتی خود در دولت و پارلمان حضور یافتند و با آنکه انتظار می رفت، با توجه به پیشینه منازعات طائفه ای و مذهبی، مسئله شیعه و سنی به معضلی حل ناشدنی تبدیل شود، شاهد چنین چیزی در حد انتظار نبودیم و علمای شیعه، پیشگام استقرار آرامش و مسالمت شدند و از زیاده خواهی و مطالبات نامعقول پرهیز کردند و حداقلی از سهم در قدرت را به کشمکش های سیاسی و مذهبی ترجیح دادند؛ چرا که این وضع حداقلی، به مراتب از بردار کشی های پیشین مطلوب تر است.  اما حکایت عراق حکایت دیگریست؛ گویا به رسمیت شناختن اکثریت 60 درصدی جمعیت شیعه این کشور، برای بعضی بسیار سنگین است، چنان که می کوشند اکثریت شیعه را در بحرین انکار کنند. رژیم بعث عراق، پس از اخراج گسترده ایرانی های مقیم و نیز ایرانی الاصل های کسب تابعیت کرده از این کشور، به هدف کاستن از جمعیت شیعیان، رسماً نژاد عربی شیعیان عراقی را انکار و از این راه از آنان سلب اعتبار می کرد. در اینکه رژیم سرنگون شده بعث، منطبق با آرمان های اسلام سنی نبود و سران آن به التزامات مذهبی و دینی پایبند نبوده اند، هیچ تردیدی نیست؛ ولی کینه و عداوت سران این حزب با شیعیان ـ نه به ظهور انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ـ که به حدود دو دهه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران باز می گردد.  در سال 1963 پس از روی کار آمدن بعثی ها به رهبری عبدالسلام عارف، ضربه های سنگینی به شیعیان وارد آمد. اندک شیعیانی که برای نخستین بار و پس از یک تاریخ طولانی محرومیت از مناصب سیاسی و مشاغل مهم اجتماعی و اداری در طول خلافت عثمانی و دولت های ملی عراق، تنها در زمان حکومت عبدالکریم قاسم، توانسته بودند از پلکان برخی مناصب مهم دولتی و اداری بالا بروند، با روی کار آمدن بعثی ها کنار نهاده شدند. عبدالسلام عارف، حتی به آن دسته شیعیانی که او را در رسیدن به قدرت، حمایت و تأیید کردند، رحم نکرد و آنان را کنار زد. تاریخ آن دوره عراق، شاهد رشد بی سابقه کمونیسم و رونق فعالیت حزب کمونیست این کشور است که حتی به درون خانواده بسیاری علما نیز رسوخ کرده بود و همین خطر، سید محسن حکیم ـ مرجع شیعه ـ را وا داشت تا در فتوایی، پیوستن به حزب کمونیسم را تحریم و کمونیسم را مساوی کفر و الحاد بداند. از آنجا که کمونیست ها با عبدالکریم قاسم میانه خوبی داشتند و در سایه حکومت ملی و معتدل وی رشد کرده بودند، حزب بعث، پس از کودتا علیه حکومت عبدالکریم قاسم، اقدام به تسویه حساب خونین با اعضای این حزب کرد، اما حتی در تسویه حساب بعثی ها با کمونیست ها نیز رد پای شیعه ستیزی آنان آشکار است. افسران پلیس در تعقیب، بازجویی و شکنجه کمونیست ها که از خانواده های شیعه بودند، نسبت به رفقای آنان از خانواده های سنی شدت عمل بیشتری به خرج می دادند. لیست های اعدام کمونیست ها، مختص کسانی بود که ریشه خانوادگی شیعه داشتند و حتی یک کمونیست، دارای ریشه خانوادگی سنی، اعدام نشد؛ حتی برخی کمونیست های شیعه که اساساً فعالیت سیاسی چندانی نداشتند، از کلاس درسشان در دانشکده پزشکی، به سوی جوخه های اعدام برده شدند؛ در حالی رفقای سنی اشان در همان دانشکده که فعال تر و برجسته تر از اینان بودند، به دلیل اینکه ریشه سنی داشتند، مشمول عفو و چشم پوشی قرار گرفتند.  محرومیت شیعیان، به حوزه سیاست و قدرت محدود نشد و حتی به حوزه تجارت و فرهنگ نیز کشیده شد. در کشوری که اکثریت جمعیتی آن را شیعیان تشکیل می دادند، نه در میان اصحاب رسانه مکتوب (مطبوعات) یک شیعه حضور داشت؛ نه حتی در اصناف و مجامع صنفی غیر دولتی، اجازه صدارت به یک شیعه داده می شد. تا سال 1964م، مجامع صنفی خارج از حیطه سلطه دولت قرار داشت؛ اما در این سال، دکتر خیرالدین حسیب ـ که هم اکنون بیش از سه دهه صاحب مؤسسه انتشاراتی بزرگ مرکز دراسات الوحدة العربیة در بیروت است ـ مسئول سامان دهی به وضع تجارت داخلی و خارجی شد و به جای پیاده کردن اندیشه های اقتصادی سوسیالیستی خود، کینه های نهفته اش را نسبت به شیعه که هنوز هم پس از چهل سال به قوت خود باقی است، بروز داد و کار را به جایی رساند که ریاست اتاق بازرگانی بغداد را که طبق معمول و در انتخاباتی آزاد به یکی از بازرگانان شیعه می رسید، از حالت انتخابی خارج و منوط به انتصاب و تعیین از سوی دولت قرار داد. خیرالدین حسیب در دوره دوم حکومت بعثی ها و در دوره حکومت احمد حسن البکر، به دلیل ادا و اطوار سوسیالیستی اش، به ویژه نامگذاری یکی از محله های بغداد، به نام الحی الاشتراکی (کوی سوسیالیسم) به زندان افکنده و مورد شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت و چنان که برخی نویسندگان به نقل از هم بندی های او در زندان نوشته اند، گویا شدت شکنجه به اندازه ای بود که به لطمه دیدن شرافت او منجر گردید با این حال وی با امکانات مالی قابل توجهی که برای به راه انداختن مؤسسه ای مانند مرکز مطالعات وحدت عربی کفایت کند و منبع تأمین آن هم چندان مجهول نیست، از عراق خارج و در بیروت ساکن شد تا همچنان که پیش تر موجودیت شیعیان عراق را در حوزه اقتصاد و تجارت برنمی تابید و راه حضور آنان را در این عرصه می بست، این بار در حوزه فرهنگ و نشر، به بد نام کردن آنان و نفی هویت نژادی اشان که خط ممتد تبلیغاتی بعثی ها بود، بپردازد و نفرت نسبت به تشیع را از دایره حزبی و محلی، به کل جهان عرب بکشاند و ناصریست ها، ناسیونالیست ها و حتی مسیحیان عرب را در مقابل شیعیان قرار دهد؛ چرا که وی اساساً شیعیان عراق را نه عرب که فارس می داند. وی با استفاده از امکانات گسترده اش، طایفه گرایی مذهبی را حتی به کشورهایی چون مصر، مغرب و تونس که تسامح مذهبی در آنجا شهره آفاق است و مرزی به نام شیعه و سنی برایشان معنا دار و شناخته شده نیست، صادر کرد و به جای مطالعه و پژوهش و تبلیغات نسبت به خطر صهیونیسم، نفی هویت عربی شیعیان عراق را از دغدغه های خود قرار می دهد.  در گزارش نهایی کتاب مستقبل الامة العربیة که تحت اشراف خیر الدین حسیب و از سوی مرکز وی در بیروت چاپ شده، آمده است: «مذهب شیعی با ناسیونالیسم ایرانی در آمیخته است» و این دقیقاً همان محور تبلیغاتی ای بود که حزب بعث دنبال می کرد؛ اما علت و ریشه نفی هویت عربی شیعیان عراق چیست؟ این ایده را نخستین بار انگلیسی ها پس از مقاومت ملی و جنبش استقلال طلبانه و جهادی شیعیان عراق علیه اشغال گران انگلیس در دهه 1920 میلادی مطرح کردند. علمای شیعه عراق با آنکه دل خوشی از دولت عثمانی نداشتند، و در سایه حکومتشان، شیعیان از بدیهی ترین حقوق محروم بودند؛ اما براساس باورهای دینی اشان نمی توانستند، اشغال بخشی از سرزمین اسلام را به دست مسیحیان بیگانه تحمل کنند، از این رو ضمن رد پیشنهادها و وعده های اشغالگران که به طور حتم، به محرومیت تاریخی اشان پایان می بخشید و آنان را به جایگاه شایسته اشان، متناسب با وزن و حجم جمعیتی اشان باز می گرداند، فتوای جهاد علیه انگلیسی ها را صادر و بسیاری آنان، شخصاً در این جهاد شرکت کردند و راهی جبهه ها شدند .  برآورد اولیه انگلیسی ها این بود که شیعیان، به دلیل محرومیت و مظلومیتی که خلافت عثمانی برایشان تحمیل کرده بود، جانب انگلیسی ها را بگیرند و ترک ها را از عراق بیرون برانند. حتی زمانی که میرزا محمد حسن شیرازی در سامراء از سوی سنی های تندرو، مورد سوء قصد قرار گرفت، کنسول بریتانیا برای کمک به ایشان اعلام آمادگی کرد که تقاضایش از سوی میرزا محمد حسن رد شد. میرزا پاسخ داد: «ما هر دو طرف مسلمانیم و نیازی به دخالت شما میان خود نداریم».  کمترین کاری که علمای شیعه می توانستند انجام دهند، این بود که در گوشه ای بنشینند و زمانی که شهر بصره مورد اشغال نیروهای بریتانیا قرار گرفت شیخ الاسلام استانبول فتوای جهاد دهد و سربازان ترک به دفاع و جهاد اقدام کنند؛ اما چنین نشد و در حالی که مشیخة الاسلام رسمی در بغداد که نماینده قانونی مشیخة الاسلام استانبول بود، هیچ اقدام عملی ای برای مقابله با اشغالگران انگلیسی نکرد، علمای شیعه، با بسیج نیروهای مردمی داوطلب، در سه جبهه و به رهبری و فرماندهی علمایی مانند شیخ مهدی حیدری، شیخ الشریعه، محمد سعید حبوبی، سید محسن حکیم، شیخ مهدی و شیخ محمد خالصی وارد نبرد با اشغالگران شدند.  علمای شیعه در شرایطی به دفاع از قلمرو دولت عثمانی پرداختند که این دولت، مذهب شیعه جعفری را به رسمیت نمی شناخت و آنان را از اموال، اوقاف مربوط به شیعیان محروم و فرزندانشان را از تحصیلات عالیه ممنوع کرده بود. این علما می توانستند، به قاعده فقهی ای که سید بن طاووس طرح کرده بود، عمل کنند که می گفت: «ان الحاکم الکافر العادل افضل من الحاکم المسلم الجائر». رفتار نیروهای اشغالگر، به ویژه با شیعیان که تاریخی بلند از ستم های دولت عثمانی را در حافظه خود داشتند، رفتاری توأم با احترام و ادب بود. آنان بارها جلوی کشتارهای جمعی شیعیان به وسیله ارتش عثمانی را گرفته بودند. در همین مقطع تاریخی، ویلسون طرح حق تعیین سرنوشت را مطرح کرده بود و انگلیسی ها هم بشارت دموکراسی، آزادی و رهایی را به مردم عراق داده بودند، چنان که ژنرال مود، همزمان با اشغال بغداد، در بیانیه خود تصریح کرده بود که می کوشد، این سرزمین را از جور ترک ها (ی عثمانی) نجات دهد.  همه این نشانه ها می توانست، شیعیان را به آینده ای بهتر بشارت دهد و از ایده جهاد منصرف سازد؛ وانگهی دولت عثمانی به فرزندان شیعه عراق اجازه ورود به مدارس و دانشکده های نظامی را نمی داد و حتی یک نفر شیعه نظامی رسمی آموزش دیده در ارتش عثمانی حضور نداشت و علمای شیعه با بسیج عشایر عراق که به طور سنتی و غیر حرفه ای دستی در آتش داشتند، ده ها هزار نفر را با خود به جبهه های نبرد کشاندند؛ اما غالب علمای اهل سنت از کمک به دولت عثمانی در مقابله با بریتانیای اشغالگر سرباز زدند و حتی بسیاری آنان پنهانی با انگلیسی ها کنار آمدند و شخصیت های برجسته ای از نمایندگان عراق در پارلمان عثمانی، مانند شوکت پاشا، عبدالمجید الشاوی، مراد بک سلیمان، محیی الدین کیلانی و احمد ندیم، مصطفی واعظ و رأفت سنوی اصلاً در جهاد شرکت نکردند.  عبدالله فهدالنفیسی، استاد برجسته علوم سیاسی دانشگاه کویت که خود نیز از برادران اهل سنت است، در کتاب «دورالشیعة فی تطور العراق السیاسی الحدیث» نقش ویژه شیعیان در تحولات سیاسی عراق را به خوبی مطالعه و بررسی کرده و در صفحه 54 این کتاب، در توضیح همدستی برخی علمای اهل سنت با اشغالگران انگلیسی و خدمات متقابل آنان به یکدیگر می نویسد: «مزد ماهیانه شیخ فهد الهذال از انگلیسی ها، هفده هزار پوند بوده است».  نتیجه این جهاد شیعی، شهادت هزاران نفر از شیعیان و شماری از علما، چون آیت الله سید محمد سعید حبوبی و شکست در برابر اشغالگران و اشغال عراق و اعدام یا تبعید و شکنجه بسیاری مجاهدان بود. در همین جنگ بود که مجاهدان و انگلیسی ها دشمنان خود را شناختند.  تا پیش از تجزیه عراق از عثمانی، شیعیان اقلیتی در امپراتوری عثمانی بودند و انگلیسی ها می گفتند که به کمک این اقلیت آمده اند تا آنان را از جور دولت عثمانی نجات دهند؛ اما با تشکیل عراق و تجزیه آن از عثمانی، وضع متفاوت شد؛ اکنون شیعیان اکثریتی قاطع را در اختیار داشتند؛ در حالی که اهل سنت بیش از 19 درصد جمعیت این کشور را تشکیل نمی دادند. همین اقلیت بودن اهل سنت موجب شد تا انگلیسی ها، رهبر اهل سنت عراق را به اداره حکومت جدید بگمارند و حتی از یک شیعه هم دعوت نکنند .اگر چه می توان عواملی دیگر را مانند موضع شیعیان نسبت به اشغال گران انگلیسی و موضع منفی فقها نسبت به مشارکت در هر حکومت دست نشانده انگلیس در عراق، به عامل پیشین افزود.  انگلیسی ها در جانبداری از اقلیت سنی که همواره نیازمند پشتیبانی خارجی است؛ تا از آن در مقابل سیطره اکثریت حمایت کند، زیر کانه عمل کردند. حاکمیت بخشیدن به اقلیت سنی برای سیاست انگلیس که باقی نگه داشتن عراق در سلطه استعماری خویش را دنبال می کرد، وصفی کاملاً آرمانی بود؛ اگر چه اکثریت عراقی ها قربانی این سیاست باشند.  چنین اقلیت حاکمی، برای تداوم سلطه خود، هیچ راهی جز پناه جستن به استبداد نخواهد داشت، زیرا در صورت اتکا به الگوی نمایندگی پارلمانی، به طور طبیعی، قدرت به اکثریت منتقل می شود؛ از این رو امکان ندارد، حاکمی که در اقلیت قرار دارد، شیوه ای دموکراتیک در پیش گیرد که لازمه طبیعی آن بیرون آمدن قدرت از چنگ خود وی خواهد بود.  نتیجه در افتادن شیعیان عراق با اشتغالگران انگلیسی، در طول تاریخ سیاسی عراق آشکار است که همانا تضییع حقوق آنان در همه ارکان حکومت و دولت، به رغم برخورداری از اکثریت قاطع جمعیتی است. محرومیت هایی که شیعیان عراق در سایه خلافت عثمانی از آن رنج می برند، مانند محرومیت از ورود به ارتش، پارلمان و وزارت، پس از تشکیل دولت ملی ـ عربی عراق نیز همچنان تداوم یافت؛ برای مثال نتایج انتخابات سراسر تقلبی پارلمانی در سال 1943 جالب توجه است. در این انتخابات درشهر بصره که 90 درصد جمعیت آن را شیعیان تشکیل می دادند، شمار نمایندگان یهودیان و مسیحیان (جمعاً 4 نفر) از شمار نمایندگان شیعه (2 نفر) بیشتر بودند. در برخی شهرها نیز دولت برای حفظ آبروی خود، برخی سران شیعه را که اصلاً نامزد نشده بودند، به عنوان برنده انتخابات معرفی کرد تا یکدستی مذهبی منتخبان، فضاحت چندانی به بار نیاورد. در بغداد حتی یک شیعه هم به پارلمان راه نیافت و تنها در سال 1947، برای اولین بار، شمار نمایندگان شیعه به 40 درصد رسید و از میان فهرست سی وزیری که مجموعاً در طول 25 سال پس از تشکیل دولت ملی به وزارت رسیدند، تنها نام سه وزیر شیعه دیده می شود. نخستین وزیر شیعه در طول این ربع قرن صالح جبر بود که در سال 1947 به این سمت دست یافت. تنها در حکومت عبدالکریم قاسم که در سال 1958 م به قدرت رسید، تبعیض ها و محرومیت های شیعیان تا اندازه زیادی کاهش یافت و از شانزده وزیر وی، شش تن شیعه بودند؛ هر چند هیچ یک از وزارت خانه های مهم، مانند دفاع، خارجه و کشور به شیعیان سپرده نشد. ورود به مدارس و دانشگاه های نظامی برای نخستین بار برای شیعیان مجاز شد. با تصویب قانون اصلاحات ارضی در زمان او کشاورزان فقیر ـ که اکثراً شیعه بودند ـ از سلطه نظام فئودالی رها شدندو تفتیش های مذهبی و گزینش های تبعیض گرا در زمان او لغو شد و شیعیان از شر این موانع خلاص شدند. پدر عبدالکریم قاسم سنی و مادرش شیعه بود و شاید همین امر که مادرش شیعه بوده، در روحیه متسامح او مؤثر افتاده باشد.  پس از کشته شدن عبدالکریم قاسم و سقوط دولت وی و روی کار آمدن عبدالسلام عارف که زمینه روی کارآمدن بعثی ها را فراهم ساخت، به ویژه در دوره اخیر رژیم بعث، غمبارترین فصل تاریخ شیعه ورق خورد. پس از سقوط عبدالکریم قاسم، مراجع شیعه نجف به تدریج دریافتند که مبارزه اشان با حکومت عبدالکریم قاسم، به دلیل برخی اقدامات حقوقی ـ مانند قانون احوال شخصیه ـ و مشارکتشان با بعثی ها برای اسقاط حکومت او، چه خطای بزرگی بوده و چه زیان های جبران ناپذیری را برای شیعیان، بلکه کل ملت عراق در پی داشته است و آنان فرصت طلایی ای را که حکومت لیبرال و توده گرای عبدالکریم قاسم برایشان فراهم ساخته و شیعیان را از محرومیتی تاریخی رهانده بود، از دست دادند تا کسانی که خطاهای جزئی وی را تحمل نمی کردند و خواهان اسلامی شدن همه قوانین بودند، با حاکمانی مواجه شوند که دینشان ناسیونالیسم عربی و ضد اسلامی است که بنیان گذار آن یک مسیحی است که هیچ نسبتی با اسلام ندارد.  کارنامه دوران حاکمیت رژیم ننگین بعث، آن چنان تیره است که آن را می توان مستبدترین و بی رحم ترین رژیم سیاسی در طول تاریخ بشری نامید. در این دوران، اگر چه تمام ملت عراق از همه مذاهب و ادیان، ستم های بی شمار کشیدند؛ ولی ستم هایی که بر پیروان مذهب شیعه رفت، مضاعف بود. از کوچ اجباری هزاران خانواده عراقی به بهانه داشتن ریشه ایرانی تا اعدام های دسته جمعی، دستگیری و شکنجه تا نفی عربیت یا هویت نژادی شیعیان عراق، انواع و اقسام ستم های رژیم بعث بر شیعیان است؛ البته نفی نمی توان کرد که در رده های پایین حزب بعث و ارتش، شیعیان هم حضور داشتند؛ ولی جهت گیری رژیم، کاملاً ضد شیعی بود.  در زمانی سردار سرنگون شده قادسیه! به بهانه اینکه ساکنان خوزستان عرب هستند و این استان بخشی طبیعی از خاک عراق است، در حال جنگ با ایران بود، سفیرش در پکن دکتر عیسی سلمان تکریتی، در پاسخ به این سؤال که «اکثریت مردم عراق اهل کدام مذهب هستند، شیعه یا سنی؟» گفت: عجم ها در عراق بیشتر از عرب ها هستند؛ اما اگر کردها و عرب ها با هم جمع شوند، جمعیت شان از عجم ها هم بیشتر می شود. خبرنگار فلسطینی که در آن جلسه حضور داشت. پرسید: آیا منظورتان این است که شیعیان عراق عجم اند؟ سفیر پاسخ مثبت داد. خبرنگار برای این که سفیر را متوجه دورغش کرده باشد، پرسید: اما آن گونه که من اطلاع دارم، شیعیان در حزب بعث فراوان اند و شما هم در حال جنگ با ایران هستید. چگونه این امر با ادعای شما سازگار است؟ سفیر پاسخ داد که رهبری، احتیاطات و مراقبت های لازم را در این زمینه اعمال می کند و می داند که چگونه با شیعیان فعال در حزب و دولت رفتار کند و جایی برای نگرانی نیست.  بی تردید مطالعه و ارزیابی وضع کنونی شیعیان عراق بدون توجه به آنچه گفته شد، ناقص و نارسا خواهد بود. اکنون در جریان ترورها و انفجارهایی که هر روز در عراق شاهد آن هستیم بیشترین خسارت را شیعیان می بینند و چنان که رئیس جمهور عراق اعلام کرده است تقریباً32 کشته شدگان این حوادث را شیعیان تشکیل می دهند. حدود یک سال پیش حرم امام هادی(ع) در سامرا منفجر و گنبد طلایی آن که حاوی صدها کیلو طلا بود تکه تکه شد. این حادثه که خشم میلیون ها شیعه را برانگیخته بود. می توانست نقطه آغاز فتنه ها و کشتارهای داخلی در عراق باشد، اما فتوای آیت الله سیستانی جلوی آن را گرفت. مظلومیت مضاعف شیعه در این حادثه، آن بود که پای هیچ شخصیت و نهاد شیعه به حرم نرسید و تقاضای رئیس دیوان وقف شیعه، سید صالح حیدری از وزیر کشور و دفاع برای تأمین امنیت سفر گروه کارشناسی این دیوان به سامرا جهت برآورد خسارت ها بی پاسخ ماند. عجیب این که دیوان وقف سنی مدعی است تولیت حرم عسگریین از صدها سال پیش بر عهده دیوان وقف سنی است و گویا بازسازی حرم را هم حق خود می داند و رئیس دیوان وقف سنی شیخ احمد عبدالغفور سامرائی به صورت تلویحی مشارکت نهادهای شیعه را در بازسازی این حرم رد کرده است، در حالی که براساس قانون اداره عتبات مقدسه و زیارت گاه های شیعه در عراق که در سال 2005 تصویب شده عتبات سامرا را جزء عتبات طائفه شیعه می داند. این قانون در حقیقت تأیید قانونی است که در سال 1966م از سوی دولت وقت عراق تصویب و اجرا شده است، سامرائی مسئولیت انفجار حرم را متوجه نیروهای آمریکایی می داند در حالی که خود وی به خوبی می داند که نه نیروهای اشغالگر و نه حتی مقامات و نیروهای دولت عراق جرأت ورود به شهر سامرا را ندارند و نیروهای گماشته خود وی ـ که او شمار آنان را پنجاه تن می داند ـ مسئول حفاظت از حرم بوده اند و بسیار سخت می توان پذیرفت که انفجار حرم بدون اطلاع و یا هماهنگی آنان صورت پذیرفته است. وی درباره اقدامات دیوان وقف سنی پس از انفجار حرم عسگریین می گوید که هیأت تحقیقی تشکیل داده و آنان به وی گزارش کرده اند که عملیات انفجار، گسترده و بزرگتر از آن بوده که بتوان سرنخی را یافت.  کمی آن طرف تر از عراق جامعه ای شیعی در عربستان سعودی زندگی می کند که به رغم سکونت در پردرآمدترین منطقه عربستان از محرومیت های همه جانبه رنج می برند. گراهام فولر پژوهشگر برجسته امور خاورمیانه آنان را در میان تمامی شیعیان جهان مسلمانان فراموش شده نامیده است که نه فقط از تبعیض در عمل بلکه از تبیعض های قانونی رنج می برند. وی در مقاله ای که به همراه رند فرانکه نوشته ابعاد فراوانی را از زندگی و جایگاه سیاسی اجتماعی شیعیان عربستان سعودی روشن کرده است. وی گزارش می کند که بسیاری از شیعیان، اغلب به خاطر تبعیضات موجود، مذهبشات را مخفی نگه می دارند، زیرا تنها بدین وسیله است که می توانند دستگاه های اداری، مشاغل خود را حفظ کنند. شیعیان عربستان سعودی به لحاظ مذهبی در معرض تبعیض دینی نظام مند رسمی و قانونی قرار دارند. آنان تنها شیعیان جهان اسلامند که به طور رسمی، مسلمان بودنشان انکار می شود. در سال 1927 علمای رده بالای سعودی فتوایی صادر کردند که دلیل بر کافر بودن شیعیان داشت؛ در این فتوا آمده است، شیعیان حق ندارند اعمال دینی انحراف آمیزشان را به جا آورند و اگر این تحریم را زیر پا بگذارند باید از سرزمین مسلمانان تبعید شوند. در سال 1991 یک عالم رده بالا به نام بن جبرین با صدور فتوایی دوباره بر کافر بودن شیعیان تأکید کرد. در نظام آموزش و پرورش عربستان، تعالیم وهابی بر شیعیان تحمیل می شود. آنان مجبورند آموزه های وهابی را ـ که مشتمل بر تقبیح رسمی و تحریم تشیع است ـ فراگیرنده تبعیض های قانونی و اداری علیه شیعیان به گونه ای است که آنان از تمامی مشاغل مهم حکومتی محرومند و ورود شیعیان به دست کم پنجاه درصد دانشگاه ها و مؤسسات تحقیقاتی ممنوع است. در دادگاه ها به شیعیان اجازه شهادت داده نمی شود در دادگاه های سعودی هیچ قاضی شیعه ای وجود ندارد. با این حال نمی توان تحولات مثبتی را که دریک دهه اخیر در وضعیت شیعیان عربستان پدید آمده است نادیده گرفت، اما این تحولات مثبت بیشتر صبغه ای سیاسی دارد تا مذهبی. آیین وهابیت چندان تنگ نظر و افراطی و تکفیر گر است که حتی با مذاهب اهل سنت هم ناسازگار است و توحیدی خالصی که وهابیان مدعی و طالب آنند چندان انتزاعی و خیال پردازانه است که جز در عالم تصورات ذهنی قابل تحقق نیست. عربستان سعودی اخیراً میزبان کنفرانسی بود که به امضای موافقتنامه مکه در جهت توقف خون ریزی ها در عراق انجامید، اما پیش از این و بیش از این باید مبانی نظری و فقهی چنین اقداماتی می پرداخت، زیرا چگونه می توان به توقف ترور و کشتار میان شیعه و سنی در عراق امیدوار بود و در همان حال علمای سعودی فتوای مباحث بودن قتل شیعیان را صادر کنند؟ چگونه می توان با فرقه ای که تیغه تکفیرش غالب اعضای امت اسلام را از دم گذرانده است به وحدت و تقریب و مصالحه اندیشید و گویا حاکمان عربستان سعودی هم به تدریج دریافته اند که توسعه داخلی و حضور سازنده در عرصه جهان اسلام و مناسبات منطقه ای با وفاداری به مبانی وهابیت تحقق نایافتنی است و هم از این رو است که مرزهای غلیظ وهابیت روز به روز در حال کم رنگ تر شدن است.  اما حکایت بحرین از یک حیث وضع شیعیان در این کشور شبیه وضع شیعیان لبنان است و آن این که در هر دو کشور از ترس آشکار شدن این حقیقت که شیعیان دارای اکثریت هستند از اعلام رسمی آمار جمعیتی خودداری می شود. سفیر بحرین در لندن، خالد بن احمد آل خلیفه در مصاحبه ای مفصل با مجله النور (شماره 158) ضمن اشاره به این که شیعه و سنی در این کشور هم زیستی مسالمت آمیز دارند و اختلاط آنان به گونه ای است که مرزی میان خود در عرصه اجتماع احساس نمی کنند (و البته وجود چنین وضعی جای بسی خوشوقتی است ـ طرح مسائلی مانند وزن جمعیتی شیعیان را نادرست و فتنه انگیز می داند و سعی دارد شیعه و سنی را به لحاظ جمعیتی یک کاسه کرده و در مقابل اقلیتی زردشتی و مسیحی و یهودی ـ که بسیار ناچیزند ـ قرار دهد. وی می گوید: اما اختلاف مذهبی در بحرین نداریم، اما کسانی می کوشند نفت بر آتش بریزند. مثلاً می گویند شیعیان در بحرین اکثریت دارند ما در کشورمان اکثریتی مسلمان داریم و باید هوشیار باشیم و در دام مباحثی مانند اکثریت شیعه و اقلیت سنی نیفتیم. چنین حرف هایی را از رسانه های غربی و مفسران غربی می شنویم که نگاهشان تنگ و بسیار زیان بار است. بنابراین باید متوجه باشیم که در بحرین اکثریت مسلمان و اقلیت های مسیحی هر دو یهودی و زردشتی از قدیم وجود داشته است.  آقای سفیر هم به خوبی می داند که اکثریت داشتن شیعه در بحرین نه تنها ادعای رسانه ها و مفسران غربی که واقعیتی روشن است و طفره رفتن مقامات این کشور از اعلام آمار جمعیتی پیروان مذهب و ادیان چیزی از حقیقت موجود نخواهد کاست. البته استدلال وی آن قدر سست است که فقط موجب تعجب می شود. وی می گوید: اگر امروز در دام تفکیک شیعه و سنی از یکدیگر بیفتیم، فردا شاهد تفکیک و جداسازی حنبلی از مالکی و جعفری از زیدی خواهیم افتاد. وی توضیح نمی دهد که اعلام آمار جمعیتی در کجا منجر به فتنه و آشوب شده و اصلاً چرا باید چنین شود؟ وانگهی اگر به حرفی که می زنند باور دارند و همه مسلمانان از شیعه و سنی را یکجا اکثریت می دانند و میان آنان تفاوتی نمی نهند، چرا که دولت بحرین با اعطای تابعیت هرماه با امکانات مالی و شغلی به بیگانگان سنی مذهب سعی در بر هم زدن ترکیب جمعیتی این کشور به نفع اهل سنت دارد؟ در گزارش اطلس جهان World atlas در سال 2003 حدود 75 درصد جمعیت بحرین را شیعیان تشکیل می دهند اما بیشترین نرخ بیکاری هم مربوط به اینان است و حتی برخی پژوهشگران ناآرامی های دهه هشتاد و نود را بیشتر به مسأله بیکاری شیعیان مرتبط دانسته اند.  آنچه بیان شد، مروری اجمالی به وضعیت شیعیان در کشورهای یاد شده است. اکنون به نظر می رسد تغییر رویکرد شیعیان به مشارکت سیاسی در قالب های متنوع آن ـ از لبنان گرفته تا بحرین و کویت ـ نقشه و روند مذهبی را در خاورمیانه دچار تغییراتی کرده است که قطعاً روش های حذفی و سرکوب گرانه و یا توطئه انگارانه در برخورد با آن کارآمد نخواهد بود. پذیرش این که شیعیان اکثریت مطلق جمعیت عراق و بحرین و اکثریت نسبی ـ میان طوائف و مذاهب ـ را در لبنان و چیزی در حدود نیمی از جمعیت کویت را تشکیل می دهند. نباید بر برادران اهل سنت گران آید. شیعیان هیچ گاه خطری برای برادران خود و حتی دیگر ادیان و مذاهب به شمار نیامده اند و سنت گوناگونی و تنوع در میان همه ادیان سنتی طبیعی و بلکه الهی است و آنان که بر طبل تفرقه می کوبند باید درک کنند که در میان همه کشورهای اسلامی، ایران شیعی و حزب الله شیعی از مهم ترین متحدان ملت مظلوم فلسطین بوده و هستند |